

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

(میشانیل هاینریش)

برگردان از: نیکو پوروزان

فرستنده: گروه پروسه

۰۶ دسمبر ۲۰۱۴

تئوری بحران، قانون گرایش نزولی نرخ سود،

و پژوهش‌های مارکس در دهه هفتاد قرن نوزدهم (۱۸۷۰)

۳

(۳)

تئوری بحران جدا از گرایش نزولی نرخ سود

بسیاری از مارکسیست‌ها به این دلیل که "قانون گرایش نزولی نرخ سود" را زیربنای تئوری بحران مارکس می‌دانستند، با تعصب از آن در برابر هر گونه انتقادی دفاع می‌کردند. این فرض که مارکس "تئوری بحران" را بر پایه این قانون نهاده است، اما، اساساً ریشه‌اش در جلد سوم "سرمایه" است که به دست انگلس ویراستاری شده است. دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵ مارکس که اساس ویراستاری انگلس است به ندرت دارای بخش‌بندی است. این دست‌نوشته‌ها کلاً دارای هفت فصل است که انگلس از آن‌ها هفت بخش جلد سوم "سرمایه" را ویراستاری نموده است. فصل سوم دست‌نوشته‌های مزبور که در باره سقوط نرخ سود است اساساً بخش‌بندی نشده است. تقسیم این فصل به سه فصل جداگانه توسط انگلس انجام شده است. در دو فصل اول کتاب درباره "قانون درخود" و "فاکتورهای متضاد"، خطوط استدلالی مارکس دقیقاً دنبال شده است. اما، پس از این، دست‌نوشته‌های مارکس وارد دریائی از یادداشت‌ها و اندیشه‌های بریده-بریده می‌شود. بدین سبب، انگلس در پیریزی فصل سوم در باره "قانون" این مطالب را به شدت ویرایش کرده است. وی این قسمت را فشرده ساخته، مطالب را بازآرایی نموده و آن‌ها را به چهار زیربخش قسمت نموده است. به این سبب، این کار وی وجود یک تئوری بحران تام و تمام را الغاء کرده است. از آن گذشته، انگلس با دادن عنوان "رشد تضادهای درونی قانون" به کل این بخش، این توهم را، به ویژه در میان آن دسته از خوانندگانی که نمی‌دانستند که این نام‌گذاری از سوی خود مارکس نبوده است، ایجاد می‌نماید که گویا این تئوری بحران یکی از پی‌آمدهای این "قانون" بوده است.^۱

^۱ در این جا مراد این نیست که بگویم که انگلس این کار را با نیت انجام داده است، به عکس، به هیچ روی این کار انگلس از روی عمد نبوده است. همان گونه که خود به تأکید گفته است، هدف وی این بوده که بتواند چاپ "قابل خواندن" را آرایه دهد. در این راستا، وی تصمیم‌هایی

اگر ما به متن مارکس بدون هیچ کدام از این پیش‌داوری‌ها رجوع کنیم به سرعت درخواهیم یافت که ملاحظه‌های مارکس به هیچ روی به یک تئوری یک‌دست راه نمی‌برد، بلکه صرفاً حاوی اندیشه‌های نامتجانس درباره تئوری بحران است.^۲ کلی‌ترین فرمول‌بندی از گرایش سرمایه‌داری به بحران به طور کامل از "قانون گرایش نزولی نرخ سود" مستقل است. در عوض، گرایش نظام سرمایه‌داری به بحران ریشه در غرض اصلی تولید سرمایه‌داری دارد که همانا کسب ارزش اضافی و یا سود است. در این‌جاست که وجود یک معضل بنیادی آشکار می‌شود:

استثمار فوری و بهره‌برداری از این استثمار دارای شرایط یکسان نیستند. نه تنها این دو مقوله از نظر زمانی و مکانی جدای از یکدیگرند، بلکه در تئوری نیز از یکدیگر مستقل‌اند. اولی تنها در چارچوب نیروهای مولد جامعه محدود بوده، در حالی که دومی در چارچوب توازن میان شاخه‌های گوناگون تولید و قدرت مصرف جامعه محدود است. این محدودیت را قدرت مطلق تولید و یا مصرف نمی‌تواند تعیین کند، بلکه توسط قدرت مصرف در چارچوبی از شرایط ستیزگرانه توزیع تعیین می‌گردد که مصرف اکثریت عظیم جامعه را به سطح کمینه کاهش داده، به طوری که تنها در محدوده کم‌وبیش تنگی قادر به نوسان باشد. [قدرت مصرف اکثریت عظیم جامعه] به توسط خواست سرمایه‌داری به انباشت، گسترش سرمایه و تولید ارزش اضافی در مقیاسی وسیع به میزان فزاینده محدود می‌شود.... از این رو، بازار می‌باید به طور پیوسته گسترش یابد [...] به هر میزانی که بارآوری تولید رشد کند، به همان میزان [قدرت مصرف اکثریت] در تضاد بیشتری با بنیادهای محدودی قرار می‌گیرد که روابط مصرف بر آن استوار است. بر چنین مبنای متناقضی، هم زیستی سرمایه‌مآزاد با جمعیت اضافی رو به رشد به هیچ روی یک تضاد نیست.^۳

مارکس در اینجا به یک تضاد بنیادین میان گرایش به سمت تولید نامحدود ارزش اضافی از یک سو و از سوی دیگر گرایش در راستای بهره‌برداری محدود از آن براساس "شرایط ستیزگرانه توزیع" اشاره دارد. وی به دنبال دفاع از تئوری مصرف ناکافی نیست که صرفاً به محدودیت سرمایه‌داری در ایجاد امکان مصرف برای کارگران دستمزدی می‌پردازد، زیرا مارکس در عین حال "فشار در جهت گسترش سرمایه" را نیز در قدرت مصرف جامعه داخل می‌سازد.^۴ تقاضاهای مصرفی طبقه کارگر به تنهایی رابطه میان تولید و مصرف را تعیین نمی‌کند، بلکه سرمایه‌گذاری‌های بنگاه‌های سرمایه‌داری نیز در تعیین این رابطه نقش دارد. اما، مارکس در بررسی و اکتشاف محدودیت‌های مترتب بر خواست انباشت [سرمایه] از این فراتر نمی‌رود. برای انجام این مهم، به حساب آوردن سیستم اعتباری در این مشاهدات لازم می‌شد. از یک سو، سیستم اعتباری در اینجا نقشی بازی می‌کند که مارکس در دست‌نوشته‌های کتاب دوم به آن پرداخته است. در نهایت، این سیستم اعتباری است که کسب ارزش اضافی را در شکل پول و رای آن چه که سرمایه به مثابه $c + v$ پیش پرداخته، ممکن می‌سازد.^۵ از سوی دیگر، آن چه که مارکس در

را برای ویرایشگری متن گرفت که خواننده به آن‌ها آگاه نبوده، اما تأثیر بسزائی را بر درک خواننده از متن گذاشته است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به منبع زیر رجوع شود:

Michael Heinrich, "Engels' Edition and Marx's Original Manuscript," *Science & Society* 60, no. 4, (Winter 1996/97): 452-66.

Jürgen Jungnickel and Carl-Erich Vollgraf, "Marx in Marx's Words?," *International Journal of Political Economy* 32, no. 1 (Spring 2002): 35-78.

^۲ هاینریش رویکردهای گوناگون در این زمینه را به تفصیل در Die Wissenschaft vom Wert به بحث گذاشته است. هم چنین نگاه شود به:

Michael Heinrich, "An Introduction to the Three Volumes of Karl Marx's Capital," (New York: Monthly Review Press, 2012)

^۳ Marx, *Capital*, vol. 3, 352-353.

^۴ اگرچه بعضاً فرمول‌بندی هائی را می‌توان یافت که می‌تواند به کم-مصرف‌گرانی تعبیر شود. نگاه شود به جلد سوم سرمایه، ص ۶۱۵.
^۵ در سطح تجربی کتاب دوم، در حالی که هنوز مقوله سرمایه ربائی بسط داده نشده، مارکس صرفاً می‌تواند این مقدار از پول اضافه را با فرض نامورد اندوخته پولی اضافه سرمایه داران توضیح دهد.

گروندریسه بر آن آگاهی داشت، می‌باید که در این‌جا به طور سیستماتیک هضم شود: "در شرایط یک بحران عمومی ناشی از تولید مازاد، تضاد میان سرمایه‌های درگیر در روند تولید نبوده، بلکه در واقع میان سرمایه صنعتی و سرمایه وام‌گذار است؛ یعنی میان سرمایه‌ای که به طور مستقیم در روند تولید درگیر است و سرمایه‌ای که در شکل پول و به طور مستقل در خارج از این روند قرار می‌گیرد."⁶

از این رو، یک رویکرد سیستماتیک به تئوری بحران نمی‌تواند حاصل بلافصل "قانون گرایش نزولی نرخ سود" باشد، بلکه تنها پس از آن که مقوله سرمایه ربائی و اعتبار درک و بسط داده شد قابل دستیابی است. موضع تئوریک که در ویراستاری انگس عنوان شده اگرچه کاملاً خطاست، اما، تأثیر عمیقی داشته است. زیر نفوذ این چنین موضعی است که بسیاری از رویکردهای مارکسیستی به تئوری بحران به طور کامل روابط اعتباری را نادیده گرفته و علت‌های ریشه‌ای بحران را پدیده‌هایی ارزیابی می‌کنند که ربطی به پول و اعتبار ندارد.

از آن‌جا که تئوری اعتبار مارکس در دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵ ناقص مانده، و هم چنین به این علت که مارکس به مسأله ارتباط میان تولید و اعتبار در رویکردش به تئوری بحران به طور آشکار نپرداخته است، بنابراین تئوری بحران وی تنها از زاویه کمی نیست که ناقص بوده (در حدی که بخشی از آن مفقود شده است)، بلکه در واقع از نظر سیستماتیک نیز ناکامل است. همان‌گونه که در بخش زیر نشان داده می‌شود، این مسأله –خلاف بسیاری از مارکسیست‌های اخیر – بر مارکس بسیار روشن بود.

(۴)

برنامه پژوهشی مارکس در دهه هفتاد قرن نوزدهم

بحث‌های مربوط به گرایش نزولی نرخ سود و تئوری بحران که در ارتباط با جلد سوم سرمایه درگرفت براساس متنی است که مارکس در ۱۸۶۵-۱۸۶۴ نوشت. برحسب طبقه‌بندی که در بخش اول این مقاله آمده است، این متن به پیش‌نویس اول سرمایه تعلق دارد. اما، مارکس در آن‌جا متوقف نشد. پیش‌نویس دوم (۱۸۷۱-۱۸۶۶) باعث پیشرفت در توسعه و تکامل کتاب دوم گردید. در زمینه درون‌مایه کتاب سوم، اما، تنها دست‌نوشته‌های کوتاهی در دست است. با این وجود، گسترش بحث بر سر سیستم اعتباری را می‌توان در این‌جا مشاهده کرد. در دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۳، بنا بود که اعتبار تنها یک نکته فرعی در بخش مربوط به سرمایه ربائی باشد. در حالی که در نامه‌ای که مارکس در ۳۰ اپریل ۱۸۶۸ به انگلس نوشته و در آن ساختار کتاب سوم را توضیح می‌دهد، تلقی وی از اعتبار هموزن سرمایه ربائی است. مارکس در نامه مؤرخ ۱۴ نومبر ۱۸۶۸ به انگلس می‌نویسد که وی "از فصل مربوط به اعتبار برای محکوم کردن این کلامبرداری و اخلاقیات تاجرمآبانه سود خواهد جست."^۷ اگرچه در نظر اول این وعده به مفهوم تشریح هم‌جانبه این مقوله است، اما در حقیقت دست یازیدن به چنین مهمی نیازمند درک تئوریک بسیار وسیع‌تری است. به نظر می‌رسد که مارکس پیشاپیش خود را برای دستیابی به چنین درک عمیقی آماده ساخته باشد. از این روست که در سال‌های ۱۸۶۸ و ۱۸۶۹ برگزیده‌های همه‌جانبه‌ای در زمینه اعتبار، بازار پول و بحران ظاهر می‌شود.^۸

مهم‌ترین تغییرات هنگامی رخ داد که مارکس سرگرم نوشتن پیش‌نویس سوم بود (۱۸۸۱-۱۸۷۱). به گمان قوی، مارکس در این زمان می‌باید که با انبوهی از تردید در رابطه با قانون نرخ سود درگیر بوده باشد. پیش‌تر از این نیز و در دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۳، ناخرسندی مارکس از توضیحات خویش در این زمینه به دلیل تلاش‌های

⁶ MECW, vol. 28, 340

⁷ MECW, vol. 43, 160.

⁸ They will be published in MEGA IV/19.

پی‌درپی‌اش برای فرموله کردن نوعی از استدلال، کاملاً روشن است. به احتمال قوی، در طول دهه هفتاد این تردیدها شدت یافت. دست‌نوشته‌ی جامعی در سال ۱۸۷۵ ظاهر شد که ابتداء با عنوان برخورد ریاضی به نرخ ارزش اضافی و نرخ سود چاپ شد.^۹ در این نوشته، تحت مرزبندی‌های بسیار و با تکیه بر مثال‌های عددی گوناگونی، مارکس تلاش می‌ورزد که تا بتواند از طریق ریاضی رابطه‌ی میان نرخ ارزش اضافی و نرخ سود را به دست آورد. نیت وی نشان دادن "قانون تغییرات نرخ سود" است. اما، به سرعت آشکار می‌شود که در اصل این تغییرات می‌تواند اشکال گوناگونی به خود بگیرد.^{۱۰} مارکس چندین بار به امکان افزایش نرخ سود اشاره می‌کند، اگرچه هم زمان ارزش مرکب سرمایه نیز در حال افزایش بود. چنان‌چه بازنویسی دوباره‌ای از کتاب سوم صورت می‌گرفت، تمامی این ملاحظات به تجدیدنظر کامل فصل مربوط به "قانون گرایش نزولی نرخ سود" می‌انجامید. اگر به این موارد به طور پی‌گیر توجه می‌شد، به طور حتم این "قانون" کنار گذاشته می‌شد. مارکس هم چنین در دست‌نگاشته‌ای در نسخه‌ای از چاپ دوم جلد اول سرمایه که متعلق به خودش بود، به این نکته اشاره می‌کند، که دیگر در چارچوب گرایش نزولی ننگجیده و انگلس این یادداشت را در چاپ سوم و چهارم به شکل زیرنویس آورده است: "باید روی این یادداشت بعداً کار شود: اگر تعمیم صرفاً کمی باشد، آنگاه برای یک سرمایه بزرگتر و یا کوچکتر که در یک شاخه مشخص فعال است، سود عبارت از مقدار سرمایه پیش پرداخته شده است. حال اگر تعمیم‌های کمی به یک تغییر کیفی بینجامد، آنگاه نرخ سود برای سرمایه بزرگتر به طور هم زمان افزایش می‌یابد."^{۱۱}

آن‌گونه که از متن دریافت می‌شود، مراد از "تعمیم کیفی" اشاره به افزایش ارزش مرکب سرمایه است. مارکس در این جا با این فرض به پیش می‌رود که افزایش ارزش مرکب سرمایه با افزایش نرخ سود همراه بود، که در نقطه مقابل بحث‌های وی بر سر قانون نرخ سود که در دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۳ آمده، قرار دارد.^{۱۲} تغییر در زمینه‌های دیگر نیز در دستور کار قرار داشت. مارکس از ۱۸۷۰ به این سو درگیر مطالعات فشرده‌ای در مورد روابط مالکیت زمین‌داری در روسیه بود و به همین دلیل نیز زبان روسی را آموخت تا بتواند ادبیات مربوط را مستقیماً بخواند.^{۱۳} مارکس همچنین توجه زیادی به ایالات‌متحده داشت که با گام‌های سریعی در حال رشد بود. مصاحبه مارکس با جان سوینتن^{۱۴} در ۱۸۷۸ نشان می‌دهد که وی می‌خواسته که سیستم اعتباری را با تکیه بر شرایط ایالات متحده ارایه کند، که قطعاً به بازنگرش کامل بخش مربوط به بهره و اعتبار می‌انجامید.^{۱۵} در عین حال، انگلستان دیگر "نمونه کلاسیک"^{۱۶} شیوه تولید سرمایه‌داری، آن‌گونه که مارکس در مقدمه جلد اول سرمایه به آن اشاره می‌کند، نمی‌توانست باقی بماند.

⁹ MEGA II/14.

¹⁰ MEGA II/14, 128.

¹¹ Marx, *Capital*, vol. I, 781,

¹² On the basis of this note, Shalom Groll and Ze'ev Orzech already supposed that Marx doubted his own law of the rate of profit. In light of the manuscripts from the 1870s that have been published in the meantime this supposition has gained considerable plausibility. See their "Technical Progress and Value in Marx's Theory of the Decline in the Rate of Profit: and Exegetical Approach," *History of Political Economy* 19, no. 4 (1987): 604.

¹³ در این مورد، از جمله، نگاه شود به نامه‌ی وی به کوگلمان که به تاریخ ۲۷ جون ۱۸۷۰ نوشته شد. (MECW, vol. 43, 528) در رابطه با پژوهش وی در مورد روابط زمین‌داری در روسیه، مارکس هم چنین از ایده اروپامحوری که می‌توان در نوشته‌های دهه پنجاه او در مورد هند یافت، فرامی‌گذرد.

See Kevin B. Anderson, *Marx at the Margins: On Nationalism, Ethnicity, and Non-Western Societies* (Chicago: University of Chicago Press, 2010), and Kolja Linder, "Marx Eurocentrism: Postcolonial Studies and Marx Scholarship," *Radical Philosophy* 161 (2010): 27-41.

¹⁴ John Swinton

¹⁵ See MECW, vol. 24, 583-85. It is noteworthy, however, that Marx apparently was not familiar with the book *Lombard Street: A Description of the Money Market* (1873) by Walter Bagehot – the publisher of the *Economist*, which Marx read regularly. This book is regarded today as the first formulation of the principles of a money market managed by a central bank.

¹⁶ *Locus classicus*

در رابطه با تئوری بحران، مارکس به طور فزاینده‌ای به این نتیجه می‌رسد که پژوهش‌هایش اساساً به آن اندازه پیشرفت نکرده است که تا وی بتواند "حرکت واقعی" را که در مؤخره چاپ دوم جلد دوم از آن سخن می‌گوید، "به شکلی درخور" ارائه دهد.^{۱۷} مارکس در نامه‌ای که در ۳۱ مه ۱۸۷۳ به انگلس نوشته امکان این که بتوان "قوانین حاکم بر بحران‌ها را به شکل ریاضی تعیین نمود" به پرسش می‌کشد.^{۱۸} اگر چنین چیزی ممکن باشد به این معنا خواهد بود که بحران‌ها به شکل عمیقاً قانون‌مندی از راه خواهند رسید. این حقیقت که مارکس هنوز مسأله تعیین ریاضی چنین قانون‌مندی را مطرح می‌سازد خود گواه آن است که وی هنوز نسبت به ابعاد این قاعده‌مندی آگاهی ندارد. در نامه مؤرخ ۱۰ اپریل ۱۸۷۹ خطاب به دانیلسون، مارکس سرانجام می‌نویسد که وی نخواهد توانست جلد دوم را (که قرار بود کتاب دوم و سوم را دربر داشته باشد): "پیش از آن که بحران صنعتی حاضر انگلستان به نقطه اوج خود رسیده باشد [تکمیل نماید]. پدیده‌ها این بار منفردند، و از جنبه‌های بسیاری از آنچه که در گذشته بوده‌اند متفاوت‌اند ... بنابراین پیش از آن که بتوان به شکلی "سودمند" از آن‌ها استفاده نمود می‌باید که تا رسیدن به سرحد بلوغ آن‌ها را زیرنظر قرار داد؛ منظورم البته استفاده "تئوریک" است."^{۱۹}

بنابراین، مارکس هنوز درگیر در روند پژوهش‌گری و پروسه بنای تئوری بوده که مراحل پیش از عرضه می‌باشند. در واقع، در انتهای دهه هفتاد مارکس با نوع تازه‌ای از بحران روبه رو بود: رکودی که سال‌ها به درازا کشیده و به شدت با حرکت سریع موضعی فراز و نشیبی که وی تا آن زمان با آن آشنا بود فرق داشت. در این زمینه بود که توجه مارکس به نقش پراهمیت بین‌المللی بانک‌های ملی جلب شد که نفوذ قابل ملاحظه‌ای بر روند بحران داشتند.^{۲۰} بنابر ملاحظات آن که از سوی مارکس گزارش شده‌اند این نکته روشن می‌شود که رویکرد سیستماتیک به بحران بر اساس بلاواسطه قانون گرایش نزولی نرخ سود (خلاف آنچه که در جلد سوم سرمایه – به ویراستاری انگلس - آمده است) ممکن نیست، بلکه این مهم تنها پس از بخش تئوری سرمایه ربائی و اعتبارات امکان‌پذیر خواهد بود. حال، چنانچه بانک‌های ملی چنین نقش مهمی را بازی می‌کنند، آنگاه امکان ارائه یک تئوری جامع از سیستم اعتباری بدون ارائه تحلیلی همه جانبه از دولت مورد تردید است. این نکته در مورد بازار جهانی نیز صادق است. اگرچه مارکس در دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۳ به این نکته آگاه بود که بازار جهانی "مبنای اصلی فضای حیاتی شیوه تولید سرمایه‌داری است"، اما، وی کماکان بر این باور بود که می‌باید در ابتداء خود را از روابط بازار جهانی جدا سازد.^{۲۱} این که آیا تا چه اندازه بتوان "اشکال کلیت روند"^{۲۲} را آن گونه که مارکس در اندیشه داشت جدا از دولت و بازار جهانی ارائه داد، مورد تردید است.^{۲۳} اما، اگر چنین چیزی در واقع امکان‌ناپذیر باشد، آنگاه ساختمان سرمایه در مجموع به زیر سؤال خواهد رفت.

در پرتو این ملاحظات و داده‌ها، صرف یک تجدیدنظر در دست‌نوشته‌های موجود برای مارکس امکانی واقع‌گرایانه نبود. گوناگونی نتایج تازه، گسترش جغرافیائی چشمانداز (ایالات متحده و روسیه)، زمینه‌های تازه تحقیق که می‌باید جمع‌آوری شود – جملگی بر ضرورت یک تجدیدنظر بنیادین در دست‌نوشته‌های موجود تأکید داشتند؛ حقیقتی که

¹⁷ Marx, *Capital*, vol. 1, 102.

¹⁸ MECW, vol. 44, 504.

¹⁹ MECW, vol. 45, 354, accentuation by Marx.

²⁰ See *ibid*, as well as the letter to Danielson from September 12, 1880, MECW, vol. 46, 31.

²¹ Marx, *Capital*, vol. 3, 205.

²² "shapings of the total process" (Gestaltungen des Gesamtprozesses)

²³ مارکس پس از ۱۸۶۴-۶۵ از این برای عنوان کتاب سوم استفاده نمود. وی همچنین در مقدمه بر چاپ اول جلد اول هنگامی که جلد‌های آینده را اعلام می‌کرد از آن استفاده نمود. انگلس، اما، آن را به "روند کلی تولید سرمایه داری" تغییر داد. این تفاوت میان تأکید مارکس بر واژه shapings و عنوان کتاب سوم به دست انگلس که بر واژه production تأکید می‌ورزد در برگردان انگلیسی چندان روشن نیست.

مارکس خود به روشنی به آن دست یافته بود.^{۲۴} مارکس در نامه مؤرخ ۲۷ جون ۱۸۸۰ به فردیناند دُملا نیوونهاوس^{۲۵} می‌نویسد که "برخی پدیده‌های اقتصادی در این مقطع تاریخی وارد مرحله تازه‌ای از رشدشان می‌شوند و از این رو نیاز به بررسی‌های تازه دارند."^{۲۶} یک سال و نیم پس از نوشتن این نامه، مارکس در اندیشه تجدیدنظر کامل جلد اول سرمایه بود. وی در نامه مؤرخ دسمبر ۱۸۸۱ به دنیلسون نوشت که ناشر لزوم چاپ سوم جلد اول سرمایه به زبان المانی را به وی اعلام کرده است. مارکس به چاپ تعداد محدودی رضایت داد، اما، وی برای چاپ چهارم "کتاب را آن گونه که باید در حال حاضر و تحت شرایط متفاوتی نوشته شود، تغییر خواهد داد."^{۲۷} افسوس که نسخه تازه‌ای از سرمایه که دربرگیرنده نظرات و مسایلی که در دهه هفتاد روشن شده بود، نانوشته ماند.

²⁴ این نکته فقط به مالکیت ارضی، اعتبار، و بحران محدود نمی‌شود. این دست‌نوشته‌ها هم چنین با مقوله‌هایی مانند تنگنای اقتصادی، زمین‌شناسی و تاریخ فن آوری نیز سر-و-کار داشت که نه تنها نشان دهنده وسعت زمینه‌های مورد توجه مارکس است، بلکه در عین حال نشان دهنده اهمیت این مقوله‌ها برای سرمایه است. پرداختن اولیه مارکس به مسایل فن آوری که اساس جلد اول را که در سال ۱۸۶۷ چاپ شده بود تشکیل می‌داد، در پرتو پیشرفت‌های فن آوری که نه تنها چهره تولید بلکه ارتباطات را نیز به شدت تغییر داد، دیگر کفایت نمی‌کرد.

²⁵ Domela Nieuwenhuis

²⁶ MECW, vol. 46, 16.

²⁷ MECW, vol. 46, 161.

شرایطی که مارکس در این جا به آن اشاره می‌کند وضعیت بد جسمانی خود وی و مرگ همسرش (Jenny) در دوم دسمبر ۱۸۸۱ است.